



موضوع خاص: آیه تجارت

موضوع عام: ادله لزوم معاظاة

مروری بر جلسات گذشته:

باسمه تعالی

بحث ما درباره فرمایش امام بود ذیل آیه لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تكون تجارة گفتیم میخواستیم ببینیم اشکالی که امام به شیخ در مسأله اصالة اللزوم میگیرد به خود امام وارد نیست که از این آیه در صحت معاظاة استفاده کرده؟ یعنی امام اشکالی به این آیه داشت، با وجود این اشکال از این آیه در صحت معاظاة استفاده کرده. این کمک میکند که بفهمیم مدلول آیه پیش امام چیست؟ توضیح این که این آیه را فقها دوج استفاده می کنند یکجا برای صحت معاظاة که آیا معاظاة مفید ملک است؟ که شیخ اول بحث معاظاة این را استفاده کرده شیخ دو آیه را آورده یکی احل الله البیع بعد هم گفته از بحث ما در احل جواز تمسک ما به آیه الا ان تكون تجارة معلوم می شود و اصرار دارد هم احل اثبات می کند معاظاة مفید ملک است و هم آیه تجارت. امام هم مثل شیخ فتوا داده که درست است گفته شما می توانید از آیه تجارت اثبات کنید که این اخذ و اعطاء - داد و ستد بالفعل نه بالصیغه که به آن معاظاة می گوئیم - مفید ملک است آنجا استفاده کرده است اشکال هم نگرفته. به بحث لزوم که رسیده که آیا اصل در ملک لزوم است؟ شیخ گفته اصل در ملک لزوم است به خاطر آیه تجارت ولی حضرت امام اشکال کرده است که به خاطر وجود باطل عرفی، عند الشک که بیانی هم از شارع نیامده اگر بخواهید از آیه استفاده کنید تمسک به عام در شبهه مصداقیه اش است. سوال اینکه همین اشکال به حضرت امام در صحت معاظاة وارد نیست؟ مستشکل تلمیذ ایشان آقای قدیری است در تقریری که از بیع دارند در ذیل ادله صحت معاظاة آیه را بحث کرده است و یک تقریری از نظر حضرت امام کرده اند و یک اشکال به آن کرده اند. شیخ در احل الله البیع سوالش این است که احل حلیتیش تکلیفی است یا وضعی؟ ظاهر کلمه احل حلیت تکلیفی است. حلیت تکلیفی از نظر شیخ نمی تواند به بیع بخورد زیرا کسی شک در حرمت تکلیفی عنوان بیع ندارد و شیخ گفته چون احل یعنی بیع حلال است و معنایش این است که خدا تصرفات متفرع بر بیع را حلال کرده است و نشان داده که معنای مطابقی آیه، حلیت تکلیفی همه تصرفاتی که براساس بیع انجام می شود. که این ملازمه با صحت وضعی دارد.

بعد شیخ گفته یک احتمال دومی هست که ظاهر در احل به خاطر تعلقش به بیع، حلیت وضعی است. بگوئیم احل اگر به تصرفات خارجی بخورد تکلیف است ولی انصافا در آیه که تصرفات نیست؛ بگوئیم مناسبت حکم و موضوع چون احل به

بیع خورده. بیع که تصرف خارجی نیست. بیع یک عنوان اعتباری است و گفته می شود گفت ظاهر در احل به واسطه بیع، حلیت وضعی است. براین اساس معنای مطابقی آیه حلیت وضعی یعنی نفوذ بیع است و گفته قطعاً معاطات، بیع عرفی است پس آیه دلالت بر صحت معاطات دارد یا از باب دلالت التزامی بر نفوذ معاطات یا از باب دلالت مطابقی بر نفوذ معاطات. و گفته از حرفهای ما در احل تکلیف لاتاکلوا روشن می شود. در لاتاکلوا این دو سوال است که آیا حلیت و حرمت در لاتاکلوا، تکلیفی است یا وضعی است؟

یک احتمال این است که لاتاکلوا نهی است که حرمت است که به اکل خورده است و لذا در مستثنی منه حرمت تکلیفی است و حلیت در الا ان تکون - مستثنی - نیز حلیت تکلیفی است. یک احتمال دیگر این است که مثل بیع - شیخ به صورت کلی گفته تکلیف احل که معلوم شد تکلیف لاتاکلوا نیز معلوم است - احتمال دیگری اینکه لاتاکلوا در مقام حرمت وضعی است یعنی اکل به اسباب باطله نافذ نیست اسباب باطله نفوذ ندارند. خود آیه ظهور دارد در حرمت وضعی یعنی عدم نفوذ اکل و تصرفی که براساس اسباب باطله صورت بگیرد. الا ان تکون تجارة هم می گوید اگر اسباب حق آمدند نفوذ - حلیت وضعی - وجود دارد. شیخ این شرحها را بیان نکرده ولی بصورت کلی گفته احل هرچه شد از آن تکلیف الا ان تکون تجارة را درآوردید. فقط یک فرقی بین احل و لاتاکلوا است که در احل می شود احتمال دوم را تقویت کرد زیرا احل به بیع خورده است. مناسبت بین حکم و موضوع و آمدن احل سر عنوان بیع نشان می دهد که حلیت وضعی است، به تصرف خارجی نخورده. ولی در لاتاکلوا مسأله اکل است. اکل نیز فعل خارجی است. نهایتش این است که ما از اکل القای خصوصیت کنیم یعنی خوردن به معنای بلعیدن نباشد ولی بالاخره از اینکه بحث تصرف خارجی است که نمی شود القا خصوصیت کرد. یعنی کسی ممکن است از ظاهر کلمه اکل دست بکشد دست بردارد ولی از اینکه مسأله مسأله تصرف خارجی است که نمی تواند دست بکشد.

پس لاتاکلوا به حرمت تصرف خارجی خورده است که این تقویت می کند حرمت تکلیفی را. احل، حلیت عنوان بیع است که حلیت وضعی را تقویت می کند. مقررین حضرت امام بر این اساس - مخصوصاً قدیری - وقتی خواسته لاتاکلوا را بحث کند رفته سر احتمال دوم. گفته آیه لاتاکلوا دلالت بر حرمت تصرفات خارجی دارد. الا ان تکون تجارة استثنا می شود از حرمت تصرفات خارجی، حلیت تجارت یعنی تصرف خارجی که با عنوان تجارت درست می شود. با این مقدمه که بیان کردیم که ظاهر تجارت برخلاف ظاهر در آیه احل رفته سر تصرف خارجی و لذا حرمت تکلیفی است که دلالت التزامی دارد بر نفوذ تجارت و عدم نفوذ اسباب باطله. بعد همین جا گفته استاد ما حضرت امام گفته ما باید موضوع را از عرف بگیریم که عرف می گوید باطل عرفی. استثنای الا ان تکون تجارة نشان می دهد در طرف مستثنی منه، حق عرفی مطرح

است. پس معنای آیه این است که تصرف خارجی مستند به سبب باطل عرفی، حرام است و تصرف خارجی مستند به سبب حق عرفی، حلال است. یعنی مجموع مطلب قدیری که تقریرش از حضرت امام در آیه در صحت است همین قسمت است.

ایشان گفته حضرت امام به کمک بیانات شیخ این نکته را از آیه در آورده است که اولاً ظاهر از لاتاکلوا حرمت تلکیفی است به قرینه اکل. ولی ظاهر در احل، حلیت وضعی است به قرینه بیع. حرمت تلکیفی به تصرف خارجی خورده است - از اکل خصوصیت را بردارید - ولی تصرف خارجی که با سبب باطل عرفی است. الا ان تکون تجارة می گوید حلیت تلکیفی تصرفاتی که به حق عرفی برگردد. بعد آیه دلالت التزامی بر نفوذ دارد. وقتی تصرفات خارجی مستند به یک سببی حلال شد یعنی آن سبب نافذ است.

بعد ایشان این توضیحات حضرت امام را که داد می گوید در اینجا یک اشکالی به حضرت امام داریم. آن اشکال این است که شما می خواهید عند الشک از آیه، نفوذ سبب مشکوک را در بیاورید. در حالیکه این تمسک به عام در شبهه مصداقیه اش است زیرا آیه دارد می گوید تصرف مبتنی بر سبب عرفی باطل، حرام است و تصرف مستند به سبب عرفی حق، حلال است. آیا هر تصرفی که مستند به سبب عرفی باشد حلال است؟ یا به شرط آنکه حق عرفی را شارع نافذ بداند. آیا هر تصرفی که به واسطه سبب باطل عرفی باشد حرام است یا نه اگر شارع گفت عرف اشتباه کرده که آن باطل عرفی را گفته نافذ نیست. نافذ است. باز آن تصرف، حلال می شود. مثلاً شارع می گوید اگر کسی تصرف کرد، اکل ماره اشکال ندارد. عرف ممکن است بگوید دستش را برده از روی درخت مردم بدون اذن میوه برداشته است این تصرف بواسطه ی سبب باطل عرفی است شارع می گوید این تصرف اشکال ندارد. ایشان می گوید شما نمی توانید حلیت و حرمت را به صرف سبب عرفی، بر سبب عرفی بار کنید. بلکه حلیت و حرمت بر سبب عرفی نافذ عند الشارع و غیر نافذ عند الشارع بار می شود. اگر حلیت و حرمت، موضوعش سبب عرفی نافذ و غیر نافذ عند شارع شد؛ شما می گوید آیه ظاهر در حلیت تلکیفی و حرمت تلکیفی است و چون آیه را ظاهر در حلیت و حرمت تلکیفی می دانید، این طور معنا می کنید، ما میگوییم کدام حلیت و حرمت؟ حلیت و حرمت سبب نافذ و غیر نافذ. شما شک در نفوذ دارید لذا نمی توانید از آیه استفاده کنید. حرف آقای قدیری این است. می گوید وقتی شما شک در نفوذ دارید نمی توانید از آیه استفاده کنید زیرا این تمسک به عام در شبهه مصداقیه است. تعبیر ایشان جالب است می گوید سخن امام درست است که می گوید موضوع را باید از عرف بگیریم و اینجا با باطل و حق عرفی کار می کنیم ولی باطل و حق عرفی وقتی موضوع حلیت و حرمت تلکیفی اند که نفوذشان را شارع قبول کند. هر جا شارع گفت این باطل عرفی، نافذ نیست راست می گوید ولی اگر شارع گفت این باطل عرفی نافذ است دیگر مساله این در می آید لذا حرف ایشان این است: به عبارة اخرى لو كان المدلول المطابقى للآية الكريمة تنفيذ العقد لكان الشك فى التنفيذ من الشك فى التخصيص الا ان مدلولها حلية الاكل و التصرفات و حرمتها و هذه

غير مترتبة على الموضوع العرفى بالاطلاق بل مختص بما امضاه الشارع و نافذ عند الشارع فتكون اشبهه مصداقيه. بعد می گوید بله اگر گفتیم آیه لاتاکلوا ظاهر در حرمت و حلیت تکلیفی نیست یعنی احتمال دوم را نگیریم بلکه مستقیم احتمال اول را مطرح کنیم یعنی آیه ظاهر در نفوذ است و شارع در آلا ان تكون تجارة، حق عرفی را نافذ دانسته است و باطل عرفی را غیر نافذ دانسته. با نفوذ کار کردیم. یعنی احتمال اول. مانند احل الله البيع که حلیت را بخاطر عنوان بیع، وضعی کردیم؛ در لاتاکلوا نیز حرمت را وضعی معنا کنیم. آلا ان تكون حلیت وضعی است. سراغ وضع برویم نه تکلیف. در این صورت اشکال ما مطرح نیست و شارع مستقیماً نفوذ را مطرح کرده است و حلیت تلکیف را بر حق و باطل بار نکرده است که من بگویم حق و باطل تخصیص می خورند به قیودی که نفوذ شرعی اش را درست کند. اگر من رفتم و از این احتمال - که در لاتاکلوا تقویت کردیم یعنی - حلیت تکلیفی دست کشدم و رفتم سراغ حلیت وضعی یعنی همان معامله احل الله را با آن کردم این اشکال وارد نیست ولی در حلیت وضعی اشکال خود حضرت امام در لزوم وارد می آید. اشکال این است که شارع گفته نفوذ دارد به شرط اینکه من تصرف نکنم. باز شبهه مصداقيه می شود. یعنی حرف ایشان این است که اگر حلیت، تکلیفی شد، شبهه مصداقيه مخصص است زیرا مخصص عقلی وجود دارد و آن مخصص است که تکلیف نفوذ را معلوم می کند و اگر حلیت وضعی بود همان اشکال حضرت امام در لزوم، وارد است. لذا در ادامه می گویند بله هذا على التقريب الذى افاده سيدنا الاستاذ و هو استفادة التنفيذ بالدلالة التزاميه یعنی همان احتمالی که ظاهر لاتاکلوا بود. و اما على ما هو الظاهر که بگوئیم اینجا امر و نهی در آیه، مساله ی حلیت وضعی است، دیگر اشکال امام وارد است. این فرمایش آقای قدیری است.

اشکال ما این است که آیا حضرت امام در تحلیل آیه، تقریب حلیت تکلیفی را تقویت کرده است؟ ایشان به حضرت امام نسبت داده که لاتاکلوا را ظاهر در حلیت و حرمت تکلیفی دانسته است و لذا یک اشکال کرد و گفته اگر رفتید سراغ حلیت و حرمت وضعی، اشکال امام در لزوم، در صحت هم می آید.

سوال اول اینکه آیا امام در تقریر آیه چطور عمل کرده است؟ و ثابنا آیا اشکال به یک تقریر وارد می آید و یا در هر دو تقریر اشکال وارد است یا اصلاً اشکال وارد نیست؟ حضرت امام واقعا سر حلیت و حرمت تکلیفی ایستاده است؟ یا نه حضرت امام دو فضا ترسیم کرده است: حلیت تکلیفی با لوازمش و حلیت وضعی با لوازمش. بعد اشکالی اینجا است که على ای حال، در یک فضا وارد است و در یک فضا وارد نیست.

مطلب دیگر اینکه اگر من دنبال حلیت تکلیفی رفتم آیا ادله ی امضا، سیستمش تخصیص است؟ در سیستم حضرت امام وقتی عناوین را به عرف واگذار می کنید و بعد که امضا می کنید این امضا چطور می شود؟ لذا ما یک مطلب اصلی داریم با ایشان که باشد برای جلسه بعد. از این که بگذریم - چون آسان است راحت می گذریم - در اصل مطلب با حضرت امام

می رویم. حضرت امام بالاخره یک اشکال را دو جا دارد؟ و یا اشکالش در یک فضا درست است و از آیه نمی شود در هیچ جا استفاده کرد. همان اشکال را که امام درست دانسته ، می شود در فضای دیگر جوابش را داد و از آن استفاده کرد هم اینجا امام می تواند از آیه استفاده کند هم آنجا. مدعای ما این است.

این نکته را بگیرید که آیا ادله امضا که موضوعشان عرف است و ما از امضای مفهوم عرفی، نفوذ را در بیاوریم، اسمش تخصیص است؟ یا نه اصلاً این طوری نفوذ بی معنا می شود و راهی برای اثبات صحت بیع نداریم. این را جلسه بعد اول توضیح میدهم بعد برمیگردم از این توضیح بگذریم که اصلاً معلوم شود مشکل مخصص عقلی وجود ندارد. حتی با تکلیف نیز اگر کار کنم، نفوذ به دلالت التزامی درست می شود- هم‌طور که شیخ فرموده- اصلاً گیر تخصیصی ندارد. از آن که آسان گذشتیم، بر می گردیم سراغ خود حضرت امام که چطور مسأله را حل و فصل کردند تا به مراد نهایی حضرت امام برسیم و همان‌طور که امام در صحت از آیه استفاده کردند ببینیم در نفوذ هم میشود استفاده کرد یا نه؟